بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 6 آذر 1392.

قبل از اینکه بحثی که وعده داده بودیم امروز صحبت کنیم را شروع کنیم یک نکته ای را در تکمیل مباحث گذشته در مورد ذیل آیه شریفه الا ان تفعلوا الا اولیائکم معروفا عرض کنم. در مورد این آیه که روایت حنان در جلسه قبل عرض کردیم مفادش اولیائکم را به موالی و یانها حمل کرده بود، البته نه اینکه خصوص موالی. موالی را جزو مصادیق اولیائکم دانسته بود، بعضی سابقا این مطلب را اشاره کردم که در بعضی از کتب، اولیائکم را به عمنای اصدقائکم معنا کرده بودند که عرض کردم معنای بعیدی به نظر می رسد. اصدقاء آن الا استثنائیه ای که اینجا هست با اصدقائکم تناسب ندارد. آنجوری که ما می فهمیم این می خواهد این را بگوید که یک سری احکامی سابقا بوده است که این احکام با این آیه دارد نسخ می شود. حالا این احکام می تواند ارث به حلف باشد ارث به ولاع عتق باشد تمام ارث هایی که قبل از نزول آیه یا مستقلا یا مستقیما یعنی به تأسیس شرع بوده است مثل ارث به موافات دینی یا به امضاء یک مسئله عقلایی ارث به عهد ارث به ضمان مولای عتاقه و امثال اینها همه آنها با وجود اولوا الارحام نسخ شده است و از بین رفته است. می گوید آنهایی که تا حالا ارث می بردند بعد از این دیگر ذی حق نیستند مگر اینکه شما بخواهید انها را ذی حق کنید به وسیله کاری که انجام می دهید و وصیتی که انجام می دهید آنها را ذی حق کنید. این تعبیری این مطلب در عبارت های مفسّرین زیاد وارد شده است شبیه این. در کشّاف هست غیر کشّاف هست در تفسیر طبری هست یک عبارت قشنگی تعبیری در روضه المتقین مرحوم مجلسی اول دیدم نمی دانم حالا مال خودشان است یا از عبارت های جای دیگر است تعبیر قشنگی بود این می گوید که و الا ان تفعلو اولیائکم اول توضیح می دهد که کانوا یرثون بالایمان و الهجره فنسخ. بعد می گوید که الا ان تفعلوا اولیائکم معروفا می گوید

أي و إن نسخ الإرث لكن بقي الوصية لهم بالثلث لحق الإيمان و الهجرة.

می گوید ولو اصل ارث دیگر نسخ شده است برای آن مؤمنین و مهاجرینی که مفضّل علیه هستند ولی می توانید با وصیت کردن آنها را صاحب حق کنید. یک تعبیری در فقه القرآن راوندی هم هست تعبیر می کند که

إِلّٰا أَنْ تَفْعَلُوا إِلىٰ أَوْلِيٰائِكُمْ مَعْرُوفاً

می گوید

يَعْنِي الْوَصِيَّةَ لَهُمْ بِشَيْ‌ءٍ أَوْ هِبَةَ الْوَرَثَةِ لَهُمْ مِنَ الْمِيرَاثِ شَيْئاً

فقط به وصیت نگذارید هبه را هم داخل کرده است. هبه الورثه لهم. این مستبعد هست. وصیت موصی اش خود میّت است ولی اینجا الا ان تفعلوا إلی أولیائکم ظاهرا خطاب به کسی هست که می خواهد برود. می گوید شما ذی حق نسبت به اموال شما اولوا الارحام شما هستند مگر اینکه شما نسبت به اولیاء خود یعنی با آن معنایی که برای اولیاء کردیم، آن ورثه ای که قبل از نزول این آیه ورثه بوده اند مگر اینکه شما نبست به ورثه لولا نزول هذه الآیه، یک معروفی را با کار خود برسانید. آن هبه الورثه لهم

سؤال:

پاسخ: احتمالا از آنجا گرفته است. مرحوم راوندی نسبت به کتب صدوق یک عنایت ویژه دارد. قصص القرآن راوندی اصلا گرفته شده از کتب صدوق است. از اول تا آخر چیزهای مال کتب صدوق، این در اینکه این هم علی القاعده برگرفته از همان عبارت صدوق هست.

سؤال:

پاسخ: آن باشد آن چیزی ندارد. آن همیشه می تواند این ربطی به آن ندارد. بحث تخصیص نیست بحث این است که بعد از مرگ میّت چه کسی نسبت به اموال میّت حق دارد؟

سؤال:

پالسخ: اصلا ربطی به آن ندارد. استثناء منقطع هم باشد عرض کردم بازگشت استثنا منقطع استدراک است. استدراک در جایی صحیح هست که آن جمله قبل شبهه ای ایجاد کند با این استدراک آن را چیز

سؤال:

پاسخ: میگوییم ورثه میراث را به آن چیز کند. مگر خود ورثه می گوید اولوا الارحام ذی حق هستند مگر اینکه خود ورثه خودشان ببخشند و از حق خود بگذرند. این معنای مناسبی نیست. البته ممکن است معروفان را ما معنای عام بگیریم فقط خصوص وصیّت نگیریم بگوییم که مگر اینکه شما نسبت به اولیاء خودتان با کار خودتان خیری برسانید خب

ولی نسبت به بعد از مرگ که این آیه اگر اولوا الارحام را اختصاص به بعد از مرگ ندهیم خودش یک معنای عامی در نظر بگیریم و امثال اینها می شود ولی اینکه بخواهید، به هر حال معنایی که در فقه القرآن راوندی به تبع فقیه وارد شده است

سؤال:

پاسخ: توضیح دادیم استقصاء منقطع به استدراک بر می گردد. این چیز قبلی است اولیاء می گوید که اولوا الارحام ارث می برند اولیاء ارث نمی برند. مگر اینکه شما بخواهید آن نتیجه ارث را با وصیت به آنها برسانید. چیز هست می گوید اولوا الارحام مقدّم بر اولیاء هستند مگر اینکه شما اولوا الارحام را چیز کنید.

سؤال:

پاسخ: می شود آن را یک جلسه هم این را توضیح دادم که این در مقام بیان انحصار میراث به غیر وارث نیست. این را توضیحش را دادیم. این در مقام این هست می گوید که وارثان قبلی دیگر ارث نمی برند مگر اینکه خود میّت برای آنها به وسیله وصیّت حقی را ثابت کرده باشد. موضوعش این است. نه اینکه اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند. این می گوید اشخاصی که تا الآن وارث بودند بعد از این وارث نیستند مگر اینکه چیزی شما برای آنها تعیین کنید. ذی حق نیستند مگر اینکه شما آنها را ذی حق کنید.

سؤال:

پاسخ: آن یک بحث دیگر است آن بیشتر از آن را الا ان تفعلوا اولیائکم بحث این بود که اوریاء یعنی کسانی که سرپرست شخص هستند کسانی که وارثان شخص هستند امثال اینها. می گوید اولیاء شما که بعد از مرگ شما امور شما را عهده دار می شوند و به تبع عهده داری امور ارث هم دارا می باشند، بگذریم.

خب اما بحث عمده ای که اینجا به تناسب بحث را می خواستیم عنوان کنیم این است که روایت عاصم بن حمید روایتی که در اصل عاصم بن حمید وارد شده است، این روایت به حسب ظاهر سند معتبر هست. آیا ولی ما می گفتیم که این روایت مخالف ظاهر کتاب هست. آیا روایتی که صحیح السند هست و مخالف ظاهر کتاب باشد این روایت حجّیّت دارد یا خیر؟ این بحث را از یک دید عام تری باید مطرح کرد آن این است که اصلا رابطه روایات و قرآن در مباحث تفسیری چگونه است. یعنی نقش روایات در تفسیر ایات به چه نحو است؟ ببینید ما در مورد اینکه چطوری می توانیم از روایات در تفسیر استفاده کنیم دو تا مبنای افراطی و تفریطی در میان علمای خود می بینیم. یک مبنا، مبنایی هست که بعضی از مفسّرین از قدمای ما داشته اند و غیر قدما مثلا مرحوم شیخ طوسی و غیر شیخ طوسی کمتر به روایت مراجعه می کنند. خیلی مراجعه شان محدود هست به روایات که شاید اولین شخصی که این سبک را دنبال می کند، مرحوم حسین بن علی مغربی هست که تفسیرش اخیرا پیدا شده است و هنوز چاپ نشده است ولی من گزارشی از این را در بعضی از مجلات دیدم. تفسیر ظاهرا مسابیح داشته است. این تفسیر در اختیار شیخ طوسی بوده است و من سابقا قطعاتی که شیخ طوسی از این تفسیر نقل می کند را جمع آوری کرده بودم و در بعضی از مقالات هم این را چاپ کرده بودم. مغربی نوه دختری نعمانی است به تناسب خاندان نعمانی اینکه نوه دختری اش است شرح حال مصلی از حسین بن علی مغربی وزیر نوشته بودم آنجا منقولاتی که شیخ طوسی تصریح می کند را نقل کرده بودم ولی اصل تفسیر به دست آمده است هست من نمی دانستم آن موقع که نسخه های خطی اش هست و بعضی ها چاپ کرده بودند و بنای چاپ آن را دارند و اینها ظاهرا در کل تفسیر موجود است خیلی تفسیر مهمی است و این تفسیر خیلی تأثیر گذار بوده است در تفسیر تبیان. خیلی از حرف های تبیان متأثر این تفسیر است شیعه است و حسین بن علی مغربی وزیر بوده است البته به دلیل اینکه در بحث سیاست و اینها بوده است سعی می کرده است که تشیّع خود را پنهان کند تا در درجه اول وزیره بوده است تا عالم. در بحث های سیاسی هم خیلی زندگی پرنشیبی داشته است. چون اینها اگر شیعه تلقی می شدند خیلی وقت ها متهم می شدند که با فاطمی های مصر ارتباط دارند و آن مشکلات خاص خودش را رقابتی که در دنیای سیاست بین بغداد و قاهره بوده است مشکل ساز بوده است این است که یک جوری فرار می کردند از چیزها حالا آن هم داستانی دارد. بگذریم این به هر حال سبک امثال مغربی و مرحوم شیخ طوسی به تبع و اینها این است که از روایات خیلی کم استفاده می کنند و مغربی که شاید تقریبا اصلا استفاده نکند حال شیخ طوسی گاهی اوقات روایات را متعرض می شود و به آن توجه دارد و این سبک در مجمع البیان مرحوم طبرسی هم که عمدتا برگرفته از تبیان شیخ طوسی است اثر گذار است البته مجمع البیان باز روایتش بیشتر از تبیان وارد شده است یک سری روایاتی که در تبیان نبوده است در مجمع البیان وارد شده است ولی شاکله اصلی تفسیر این است که چندان به روایات توجه نمی شود. روایات که حتی در بعضی از بحث ها مثلا یک نمونه اش را عرض کنم بحث عالم زر در بحث عالم زر که روایات بسیار زیادی داریم و خیلی هم جالب است در روایاتی که در بحث عالم زر هست بسیاری از شبهاتی که مخالفین عالم زر مطرح می کنند و آیه قرآن را می گویند که به یک عالم خاص مربوط نیست و مربوط به یک فطرت انسانی است و امثال اینها یک سری اینها را بعضی از مفسرین اینها را مخالف عقل می دانند و اینها شبهات مختلفی مطرح شده است. بسیاری از این شبهات در خود روایات مطرح است. سؤال شده است و پاسخ داده شده است. و تعجّب است که حالا ما پاسخش را بپذیریم یا نپذیریم یک بحث دیگر است ولی نکته قابل توجه این است که اصلا گاهی اوقات توجه به اینها در کتب تفسیری ما نیست.

سؤال:

پاسخ: به هر حال نمی دانم یک نوع در واقع گاهی اوقات نه نه نکته ای که من فکر می کنم گاهی اوقات در مقابل یک نوع جریاناتی که به روایات بهای بیش از حد داده می شده است یک نوع عکس العمل آن طرفی حاصل می شده است. فرض کنید که کسی مثل شیخ صدوق که یک گرایش اخباری گری از آن طرف دارد شیخ مفید در مقابلش یک نوع، شما عقل گرایی این طرفی را

سؤال:

پاسخ: البته یک نکته دیگر هم فی الجمله هست آن این است که بسیاری از روایات جمع نشده بوده است. در واقع این هم هست. مثلا مرحوم شیخ طوسی به خصوص شیخ طوسی از کسانی هست که به حدیث خیلی توجه دارد. حتی در چیزهای کلامی اش هم. مثلا شما اگر مقایسه کنید غیبت شیخ طوسی را و کتاب هایی که در مسئله غیبت سید مرتضی نوشته است می بینید که شیخ طوسی غیبتش خیلی اصلا از اولش هم می گوید حجم روایاتش خیلی پر رنگ است ولی در چیزهای تفسیر من فکر می کنم یک جهت آن در واقع کلیت قضیه این است که روایات در مسائل تفسیری جمع آوری نشده بوده است. در چیزهای فقهی مثلا خود شیخ زحمت کشیده است این کتاب ها را جمع آوری کرده است یعنی شما قبل از تهذیب و

سؤال:

پاسخ: حالا مغربی اصلا سبکش به آن معنا باز امثال شیخ طوسی و اینها فرق دارد. من مغربی را نمی خواهم خیلی چیز کردم

سؤال:

پاسخ: نه اینجور نیست. یک مقدار زیادی خیلی از اینها اصلا مراجعه جدی نکرده بودند. یعنی شیخ واقعش این است جمع آوری روایات تفسیری که مثلا در کتاب هایی مثل نور الثقلین، برهان و امثال اینها انجام گرفته است اینها خیلی کمک می کند برای اینکه به هر حال این مسائل ببینید فرض کنید مرحوم شیخ مفید یک مطلبی از ایشان منقول هست که ایشان انکار می کرده است که محتذر موقع مرگ حتی علی را ببیند. ولی کسی مثل حسن بن سلیمان حلی می آید کتابی می نویسد به نام المحتذر. در رد این دیدگاه. کار عمده اش این است که تمام روایاتی که در این زمینه هست کنار هم می گذارد. برای جمع آوری است. اینجور یک مقداری من تصور می کنم که علّت اصلی اینکه به این روایات توجه نشده است این بود که سخت بوده است. یعنی مطلع نبودند که این روایات وجود دار و الا یعنی به هر حال مسؤولیتی که امثال شیخ مفید و شیخ طوسی داشته اند سبب می شده است که در همه زمینه ها نتوانند کار کنند واقعش این است که، خب شیخ طوسی فرض کنید این روایات را کجا چیز کند

سؤال:

پاسخ: ببینید بحث سر این است که در مسائل فقه، روایات فقهی را خیلی توجه دارند. خود همین تفسیر عیاشی هم اینها وجود داشته اند. اصلا خود تفسیر عیاشی چیزی که در اختیار اینها نبوده است. تفسیر عیاشی چیزی که رسیده است یک نسخه ناقص سند بریده رسیده است. علی أیّ تقدیر حالا بماند. ببینید این را می خواهم بگویم، آن هم اثر گذار هست. ما در واقع قبل از یعنی یک روش، روشی هست که به روایات کمتر توجه می شود. یک روش دیگری که از قدیم بوده است و بعدش هم وجود داشته است اینکه محور اصلی روایات است. مثل تفسیر عیاشی و تفسیر قمی که محور اصلی شان روایات هست و بعدا به توسّط اخباری ها احیاء می شود با یک رویکرد جدید که اصلا اگر روایتی در ذیل آیه وارد نشده باشد ما حق تفسیر نداریم که به انکار حجّیّت ظواهر کتاب منجر می شود و آن بحث هایی که در اصول و اینها مطرح هست.

سؤال:

پاسخ: بحث ما این است که ما در واقع ببینید این را می خواهم بگویم ما در واقع دو گرایش متفاوتی وجود دارد که به نظر می رسد هر دو گرایش از یک نوع افراط و تفریط برخوردار باشند. ما برای اینکه بشناسیم که چه برخوردی در قبال روایات و رابطه روایات در تفسیر باید داشته باشیم خود همین موضوع را که ما نسبت به روایات چگونه برخورد باید داشته باشیم خود این موضوع، موضوعی هست که ما باید به کتاب و سنت مراجعه کنیم. به مجموع مفاهیمی که در کتاب و سنت مراجعه شود مراجعه کنیم. ببینید گاهی اوقات یک تفکری که وجود دارد این هست که رویات را به عنوان مؤیّد فهمی که از آیات قرآنی هست تلقی می کنند. اصلا خود روایات را به صورت مستقل برایش موضوعیت قائل نیستند. تا حدود زیادی مرحوم اقای طباطبایی در المیزان همین جور هست. یعنی مشی شان این است که بناء قرآن این است که خودش مفاهیم را برساند. برای اثبات این مطلب در واقع به یک سری از اولا به یک سری از آیات تمسک شده است که هو التبیان لکلّ شیء آیاتی که قرآن را نور دانسته شده است و امثال اینها و ولی ما برای فهم اینکه آیا کتاب خدا قرار هست خودش به عنوان مستقل باشد اولا به تنها یک ایه نباید تمسک کرد. مجموع روایاتی که هست باید تمسک کرد و آیات دیگری که خود قرآن هم هست این مجموعه را باید در نظر گرفته نه خصوص، یعنی در واقع تصور من این است که هر دو گرایشی که وجود دارد یک نوع قسمتی از ادلّه را دیده اند و الا اگر مجموع ادله ای که وجود دارد دیده شود، هر دو تفکر اطلاق می شود و یک حالت اعتدالی اینجا حاکم می شود. حالا من یکی دو تا توضیح عرض کنم اولا ما از جهت هم روایات و هم آیات قرآن این مطلب به صورت روشن استفاده می شود که در تفسیر قرآن استدلال به آیات قرآن بدون مراجعه به سنت صحیح نیست. مستقل بودن صحیح نیست و قرآن از اول بنا ندارد مفاهیمی که در قرآن هست را اینکه ما بگوییم تمام این مفاهیم باید بدون روایت برای ما مشخّص باشد و روایات جنبه مؤیّد داشته باشد چیزی است که بر خلاف مطلبی که از مجموع هم آیات قرآن هم روایات استفاده می شود. حالا من این مطلبی هست که علما به خصوص در بحث حجّیّت ظواهر کتاب به آن اشاره کرده اند. در بحث حجیت ظواهر کتاب، اخباری ها به یک سری روایاتی تمسک کرده اند که این روایات خب روایات زیادی است. علمای اصولی در پاسخ آنها می گویند که اگر شما مرادتان از این تمسک به این روایات این است که استغنا از مراجعه به سنت را در تفسیر کتاب می خواهید رد کنید درست است ولی اینکه بخواهید با او اثبات کنید که حتما در هر موردی باید یک روایتی در تفسیر آیه وارد شده باشد و اگر در جایی نه روایتی بر اثبات و نه روایتی بر نفی وارد نشده باشد ما حق استفاده از آیه قرآن نداریم آن را اثبات نمی کند. خب آنها من الآن نمی خواهم آن روایت مفصلی که در آن بحث وارد شده است را وارد شوم فقط چند سرفصل کلی را ذکر می کنم و بعضی از روایات را به تناسب می آورم اشاره اجمالی بکنم. اما اولا در مورد آن آیاتی که در قرآن می گوید قرآن نور است. قرآن هدایت است. اولا منهای بحث اینکه روایات اقتضا می کند که نور بودن قران در کنار سنت هست اصل اینکه ما بگوییم که یک چیزی نور هست، این اقتضا نمی کند که برای استفاده از این نور هیچ چیز دیگری نیاز نباشد. یک شیئی ممکن است نور باشد ولی برای اینکه بشود از نورانیت این نور استفاده کرد کسی دیگر نیازمند باشد. در این نخوابیده است که مستقلا می شود از نورانیت این نور استفاده کرد. مانعی ندارد روایت اهل بیت و سنت به معنای عام آن. سنت در کنار قرآن وسیله ای باشد که همه اشخاص نتوانند از نورانیت این نور استفاده کنند مگر جایی که به سنت مراجعه کنند. خود این آیه خیلی ظهور در اینکه قرآن به تنهایی بدون مراجعه به سنت قابل بهره برداری است آن نیست. بله اگر قرار باشد آن گاهی اوقات به این آیات تمسک می شود برای نفی تفکر اخباری گری به اینکه آن تفکر اخباری گری این است که اصلا قرآن فقط از طریق سنت قابل بهره برداری هست یعنی به این معنا که اگر سنتی در ذیل آیات وارد شده باشد قابل استفاده است. آن آیاتی که سنت در ذیل آنها وارد نشده است اصلا قابل بهره برداری نیست. برای رد آنها خوب است اما برای اثبات اینه خود قرآن نیازمند به قیّم به تعبیر دیگر ندارد آن نیست. من یک روایت جالبی هست آن را می خوانم

سؤال:

پاسخ: آهان بحث این است که اخباری ها می گویند که آیاتی از قرآن که روایت در ذیل آن وارد شده است اصلا قابل استفاده نیست. بحث این است که اینکه قرآن می گوید که نور است آن آیاتی که روایات

سؤال:

پاسخ: نور نیست معنایش این است که هدایت نیست. نورانیت نور به امکان استفاده ما است. نور برای همه شما است. نور برای ناس است. بحث سر این است که نورانیت برای ناس این نیست که ما مستقیم بتوانیم از نورانیتش بهره بگیریم. باید ولو به وسیله در سایه مراجعه به روایات از این آیات بتوانیم استفاده کنیم.

سؤال:

پاسخ: ببینید قرآن شش هزار آیه دارد. فرض کنید سه هزار آیه روایت در ذیل آن وارد شده است. آن سه هزار آیه دیگر نور نیستند؟

توجه نکردید که من چه می گویم عرض من این است که تمام آیات قرآن نور است. ولی این نور برای اینکه بشود از آن استفاده کرد از طریق روایت این نورانیت برای من می آید. بنابر این سه هزار آیه ای که در ذیل آن روایت وارد شده است نور نیست. طبق مسلک اخباری این می شود دیگر. معنای نور این است که ما به وسیله آن روشن و هدایت می شویم.

سؤال:

پاسخ: نور بالفعل است. نور بالفعل است ولی به وسیله روایت. یعنی ببینید یک بحث این است که این آیات را روایت که ضمیمه اش شد این مجموعه برای ما قابل استفاده می شودئ. تمام آیات بحث من این است ببینید یک موقعی شما م یگویید که اصلا آیاتی از قرآن که روایت در ذیل آن وارد نشده است قابل استفاده نیست. قابل استفاده نیست یعنی نور نیست. چون نور چیزی است که شما را روشن می کند.

سؤال:

پاسخ: متشابهات در سایه مراجعه به سنت محکم می شود. بحث من این است. ببینید بحث البته من این را مقدار چیزهای بسیار کمی از قرآن فرض کنید متشابهات را اگر ما بعد از مراجعه به سنت منحصر شد به منقطعات قرآن. متشابهی که با مراجعه به سنت از تشابه خارج نشد خصوص مثلا آیات مقطعه قرآن باشد آن خیلی مهم نیست این مقدار آیات مقطّعه در کل ایات قرآنی محدود است. نور بودنش به این معنا است که ما به نحو اجمالی می فهمیم که اینها سری بین خداو پیغمبر است. نور در این حد محدود. آن آیات محدود نه نیست. عیب ندارد ولی بحث سر این است که ما نمی توانیم اینکه می گوید قرآن نور است را اختصاص دهیم به خصوص آیاتی که اگر در ذیل اکثر آیات روایاتی مبیّن و روشنی که ابهام را از آیه برطرف کرده و از هر جهت وارد شده است و این را هم شما بگویید مراد از اینکه قرآن نور است یعنی اکثر قرآن نور است.

سؤال:

پاسخ: بحث این است که با نورانیتش منافات دارد.ولو نرسیده باشد معنایش این است که نور

نور معنایش همین است نور یعنی روشنگر است.

شفاء لصدور هدایت گر است. هدایت گر نه اینکه بخوانید قلبتان نورانی می شود. این که مراد از نور نیست.

سؤال:

پاسخ: قرآن نور است ولی قرآن این مجموعه است. عرض من این است خلاصه عرض من این است ببینید

سؤال:

پاسخ: مجموع بماهو مجموع که نمی خواهد بگوید. أفلا یتدبرون

نه بحث من این است می خواهم بگویم

ببینید نکته ای که می خواهم بگویم این است یک موقعی شما می خواهید بگویید که جایی که روایتی در تفسیر آیه وارد نشده است دیگر برای ما قابل بهره برداری نیست. معنای اینکه قابل بهره برداری نیست ولو به جهت عدم وصول معنای

سؤال:

پاسخ: خب معنایش این است که این آیات قرآن ولو

آیه قرآن که نمی خواهد بگوید که در زمان امام زمان علیه السلام نور خواهد بود. بالفعل نور است نه اینکه

ببینید بحث سر این است که اگر سؤال این است که فرض کن موارد یک در هزارم آیات قرآنی آن جور موارد را بگوییم که آن قابل استفاده تفصثیلی نیست اجمالا اینکه می دانیم که اینها سری بین خددا و رسول هست که خودش هم یک نوع نورانیتی هست یعنی به این معنا ما می فهمیم که یک سری اسراری وجود دارد بین خدا و پیغمبر خود این هم یک حالا این هم بگذاریم کنار این مقدار را

حالا اجازه بدهید من فقط یک روایت را حالا وقت گذشته است یک روایت را می خوانم بقیه اش باشد جلسه آینده صحبت می کنیم.

یک روایت جالبی هست در جامع احادیث جلد 1 رقم 174 است. منصور بن حازم می گوید

عن منصور بن حازم، قال: قلت لأبي عبد الله ع: إن الله أجل و أكرم من أن يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون بالله، قال: صدقت، قلت له: من عرف أن له ربا فقد ينبغي أن يعرف أن لذلك الرب رضا و سخطا، و أنه لا يعرف رضاه و سخطه إلا بوحي أو رسول، فمن لم يأته الوحي فينبغي أن يطلب الرسل، فإذا لقيهم عرف أنهم الحجة و أن لهم الطاعة المفروضة، فقلت للناس أ ليس تعلمون أن رسول الله ص كان هو الحجة من الله على خلقه، قالوا: بلى، قلت: حين مضى رسول الله ص من كان الحجة؟ فقالوا القرآن، فنظرت في القرآن فإذا هو يخاصم به المرجئ و القدري و الزنديق، الذي لا يؤمن به حتى يغلب الرجال بخصومته، فعرفت أن القرآن لا يكون حجة إلا بقيم ما قال فيه من شي‌ء كان حقا،

این تعبیری است که این در واقع این نکته ای که اینجا دارد از همان کلام حضرت امیر گرفته شده است. که حضرت امیر به ابن عباس فرمودند وقتی می خواهی با اینها با قرآن تمسک نکن فانّ القرآن حمّال ذو وجوه فخاصمهم بالحجه که آن حالت حمال ذو وجوه بودن که در مورد قرآن هست هم اشاره به این می کند می گوید هر کس در مقام زندیق و مرجعی و قدری و امثال اینها به اینها تمسک می کنند. قرآن حجیت الا بقیّم هست. فما قال فیه من شیء کان حقا

فقلت لهم: من قيم القرآن؟

یعنی آنها این مطلب را هم قبول دارند که قرآن نیاز به قیّم دارد. نیاز به راسخون فی العلم دارد. ولی راسخون فی العلم را به مفسّرین قرآن معنا می کنند.

فقالوا: ابن مسعود قد كان يعلم، و عمر يعلم، و حذيفة يعلم، قلت: كله؟ قالوا: لا، قلت: فلم أجد أحدا، فقالوا: إنه ما كان يعرف ذلك كله إلا علي ع، قلت: و إذا كان الشي‌ء بين القوم و قال هذا لا أدري، و قال هذا لا أدري، و قال هذا لا أدري، و قال هذا أدري، و لم ينكر عليه كان القول قوله، و أشهد أن عليا ع كان قيم القرآن، و كانت طاعته مفترضة، و كان حجة على الناس بعد رسول الله ص، و أنه ما قال في القرآن فهو حق، فقال: رحمك الله،

یعنی هیچ کس اصلا ادعای علم به همه قرآن را ندارد. تنها کسی که ادعایش را هم دارد حضرت علی است. و ما از آن طرف می دانیم که قرآن نیاز به کسی دارد که تمام علم این کتاب را بداند بنابر این یک برهان عقلی در واقع می خواهد ذکر کند برای امامت و قیّم بودن حضرت علی نسبت به قرآن

ادامه بحث انشاء الله شنبه

سؤال:

پاسخ: این را می خواهم بگویم قیّم بودن سنت نسبت به کتاب اثبات مبنای اخباری گری را نمی کند. این را جلسه بعد توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد